بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 30 آذر 1395.

بحث حدیث رفع قلم و عمد الصبی و خطأه و روایت ابی البختری تمام شد. به اصل بحث بر می گردیم. اصل بحث این است که اگر صبی و مجنون و نائم قتلی انجام داد، آیا این قتل مانع ارث می شود یا خیر. این بحث رو دو مبنا باید دنبال شود. یک مبنا، مبنای کسانی است که در باب قتل، مطلقا قتل را مانع می دانند. چه عمدی باشد چه خطایی باشد. این یک مرحله. یکی بر مبنای کسانی که قتل خطایی را مانع نمی دانند. حالا یا مانع مطلقا نمی دانند. یا از ما عدای دیه مانع نمی دانند. این هم مرحله دوم بحث است. که ما مبنای دوم را داریم.

ما ابتدائا رو مبنای اول بحث را دنبال می کنیم چون قدیمی ترین قول که در مسئله است قول فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل است، اینها روی آن مبنای اول است. مرحوم فضل بن شاذان قائل هست که قتل چه عمدی باشد چه خطایی باشد، اینها ممنوع است یعنی مانع ارث است. با این حال در مورد صبی و مجنون می گوید که مانع نیست. ظاهر فرمایش مرحوم کلینی هم همین است. چون مرحوم کلینی از روایاتی که از آن تفسیر بین عمد و خطا ذکر می شود هیچ کدامشان را نیاورده است. تنها روایاتی را آورده است، یا عمومات را آورده است یا خصوص روایتی که گفته است و ان کان خطأ، این را آورده است که از آن استفاده می شود که ایشان به طور مطلق قتل را مانع می بیند. با این حال عبارت فضل بن شاذان را در ذیل روایات آورده است و ظاهر سکوتش این است که کأنه این عبارت را پذیرفته است و فتوا می دهد. بنابراین روی این مبنا باید بحث را دنبال کنیم که اگر قتل مطلقا مانع باشد در بزرگسال ها، چه قتل عمدی و چه قتل خطایی، آیا قتلی که از صبی سر زند عمدا، این مانع از ارثش است یا نیست. عبارت مرحوم فضل بن شاذان، یک توضیحاتی نیاز دارد که من کل عبارتش را می خواهم بخوانم به دلیل اینکه در نحوه استدلالی که ایشان می خواهد بکند، این فهم عبارت مرحوم فضل، مفید است. این عبارت را هم در کافی آورده شده است و هم در فقیه. من از کافی عبارت را می خوانم. از قدیم یادم هست که یک تفاوت هایی در بعضی از جهات بین نقل اینها است. یک تکه هایی را ایشان دارد و دیگران ندارند و امثال اینها، به بحث موت مربوط نیست. این است که من حالا کل عبارت را بنا بر نقل کافی می خوانم. در کافی جلد 7 صفحه 142 این عبارت هست.

الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا ضَرَبَ ابْنَهُ غَيْرَ مُسْرِفٍ فِي ذَلِكَ يُرِيدُ تَأْدِيبَهُ فَقُتِلَ الِابْنُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ وَرِثَهُ الْأَبُ وَ لَمْ تَلْزَمْهُ الْكَفَّارَةُ لِأَنَّ ذَلِكَ لِلْأَبِ لِأَنَّهُ مَأْمُورٌ بِتَأْدِيبِ وَلَدِهِ لِأَنَّهُ فِي ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ يُقِيمُ حَدّاً عَلَى رَجُلٍ فَمَاتَ فَلَا دِيَةَ عَلَيْهِ

آن تکه ای که تکیه روی آن دارم این است.

وَ لَا يُسَمَّى الْإِمَامُ قَاتِلًا

امام قاتل نامیده نمی شود. پدر هم که تأدیبا تنبیه می کند این هم به منزله امام هست و آن هم قاتل نامیده نمی شود. این چه می خواهد بگوید که قاتل نامیده نمی شود؟ من تصور می کنم که نه اینکه نمی خواهد بگوید که قتلَ را در حقّ امام نمی شود اطلاق کرد. خب قتل بحقٍّ می شود گفت. همین جا عبارتش هم هست که قتل الأبن من ذلک الضرب. به وسیله آن ضرب کشته شده است. خب بچه مقتول است و آن قاتل است. بحث این است که کلمه قاتل اطلاقش منصرف است به قتل نامطلوب. قتلی که ذاتا مبغوض است.

شاگرد: من غیر حقٍّ

پاسخ: حالا تعبیر من غیر حقٍّ نمی خواهم بکنم. آن چیزی که ذاتا مبغوض است. البته ممکن است که یک قتلی به دلیل اینکه طرف معذور هست عقاب آور نباشد ولی بالاخره کار بدی را انجام داده است و نسبت به آن کار بد چون عن جهلٍ بوده است عن قصورٍ بوده است لا تقصیرٍ، عقاب نمی شود. آنجا قاتل هست ولی قاتل کأنه کسی است که کار زشتی مرتکب شده است. یک کاری که ذاتا قبیح است. قبیح ذاتی را انجام می دهد. کلّ این عبارت این لا یسمّی قاتلا خیلی هایش ظاهرا جهتش این است که لفظ قاتل منصرف است به قتل قبیح ذاتی. اما قتلی که ذاتا قبیح نباشد، احیانا قتل به آن اطلاق می شود ولی خلاف انصراف قتل هست کأنه می خواهند بگویند که دیه به اعتبار این است که شخصی یک کار قبیح ذاتی انجام داده است. ولی وقتی شخصی کار قبیح ذاتی انجام نداده است دیه معنا ندارد. دیه جبران آن کار قبیح ذاتی اش است. قصاص که حالا آن بالاتر که باید جنایت باشد که قصاص شود. قبیح فعلی هم باید باشد تا قصاص شود و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: بله یرید تأدیبه. یعنی مجاز بوده است. یعنی در واقع شارع مقدس وقتی این قتل را اجازه داده است یعنی عمل زشتی انجام نداده است. اشکالاتش را کنار بگذارید. بحث سر این است که تفسیر عبارت نیست. لأن ذلک للأب لأنه مأمورٌ بتأدیب ولده. چون مأمورش است. وقتی که مأمور است، این عملی که از او سر زده است این عمل، عمل قبیح نیست. عمل مأمور به است. عمل مأمور به عنوان قتل به آن صدق نمی کند. چون قتل مال عملی است که مأمور به نباشد. باید قبیح ذاتی باشد.

وَ إِنْ ضَرَبَهُ ضَرْباً مُسْرِفاً

ولی اگر ضرب زیاد از حد بزند

لَمْ يَرِثْهُ الْأَبُ

چون این مقدار اجازه نداشته است.

فَإِنْ كَانَ بِالابْنِ جُرْحٌ أَوْ خُرَاجٌ

اینجا خراج نوشته است حالا خَراج است یا خٌراج است این را مراجعه کنید. مراد دمّل است.

فَبَطَّهُ الْأَبُ

او را بشکافد. بطّ یعنی شقّه. برای اینکه این جراحت را اصلاح کند شکاف داده است که اصلاحش کند و امثال اینها.

فَمَاتَ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّ هَذَا لَيْسَ بِقَاتِلٍ وَ لَا كَفَّارَةَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَرِثُهُ لِأَنَّ هَذَا بِمَنْزِلَةِ الْأَدَبِ وَ الِاسْتِصْلَاحِ وَ الْحَاجَةِ مِنَ الْوَلَدِ إِلَى ذَلِكَ وَ إِلَى شِبْهِهِ مِنَ الْمُعَالَجَاتِ

به خاطر حاجت و امثال اینها شارع مقدس اجازه داده است. وقتی اجازه داده شده است مأمور به است. مأمور به که شد قتل صدق نمی کند.

وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا كَانَ رَاكِباً عَلَى دَابَّةٍ فَأَوْطَأَتِ الدَّابَّةُ أَبَاهُ أَوْ أَخَاهُ فَمَاتَ لَمْ يَرِثْهُ

و اگر راکب داب، یک تفصیلی اینجا قائل شده است ایشان بین جایی که راکب دابّه باشد و دابّه کسی را تلف کند می گوید که این ارث نمی برد. ولی اگر کسی یسوق الدّابه، یا سائق دابه است اینجا اگر دابه چیزی را تلف کند اینجا ارث می برد. احتمالا وجهش این است که ایشان می خواهد بگوید که کسی که روی دابّه سوار است تسلطش بر دابّه بیشتر است از قائد و راکب. آن دارد آن را می کشد و الا خود آن کسی که حرکت را انجام می دهد خود دابّه است. ممکن است کوتاهی کرده باشد آن در بحث های بعدی هم می آید. کوتاهی یک بحث است. بحث اینکه قاتل صدق کند. قاتل باید کسی باشد که استناد به او محکم باشد. کسی که ایشان می خواهد کأنه تصورش این است که راکب، استناد عمل اسب به راکب قوی تر است. چون او دارد اسب را می تازاند اسب انقدر از خودش اختیار ندارد. تحت اختیار او است. استناد فعل به اقوی کأنه اقوی است این جوری می خواهم بگویم. البته این مورد بحث است من این را نمی خواهم وارد آن بحث هایش بشوم.

وَ لَوْ كَانَ يَسُوقُ الدَّابَّةَ أَوْ يَقُودُهَا فَوَطِئَتِ الدَّابَّةُ أَبَاهُ أَوْ أَخَاهُ

اینها در کلام ابن عقیل یک تفصیلات دیگر است در خصوص اینها. اصل مطلب ابن عقیل همین مطلب فضل بن شاذان است ولی در بعضی از تفصیلاتش فتوای دیگری دارد.

فَمَاتَ وَرِثَهُ وَ كَانَتِ الدِّيَةُ عَلَى عَاقِلَتِهِ لِغَيْرِهِ مِنَ الْوَرَثَةِ وَ لَمْ تَلْزَمْهُ الْكَفَّارَةُ وَ لَوْ أَنَّهُ حَفَرَ بِئْراً فِي غَيْرِ حَقِّهِ أَوْ أَخْرَجَ كَنِيفاً أَوْ ظُلَّةً

یک دستشویی تولید کند یا سایه بانی را ایجاد کند

فَأَصَابَ شَيْ‌ءٌ مِنْهَا وَارِثاً لَهُ فَقَتَلَهُ لَمْ تَلْزَمْهُ الْكَفَّارَةُ وَ كَانَتِ الدِّيَةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ وَ وَرِثَهُ لِأَنَّ هَذَا لَيْسَ بِقَاتِلٍ

چون می گوید کأنه آن چیزی که ولو من یک نوع سببیت داشته باشم ولی این سببیت باعث نمی شود که آ« فعلی که سر بزند من قاتل حساب شوم. یک موقعی اینها مفروضش البته جایی است که قصد قتل نداشته باشد. و الا کسی تعمدا یک چاله کنده است تا دیگری در آن بیفتد قاتل صدق می کند. این مفروض بحث این است که مجرد اینکه من همین جوری یک جایی یک سایه بانی تأسیس کرده ام در یک غیر حق خودم. آ«جا قاتل صدق نمی کند.

أَ لَا تَرَى أَنَّهُ لَوْ كَانَ فَعَلَ ذَلِكَ فِي حَقِّهِ لَمْ يَكُنْ بِقَاتِلٍ وَ لَا وَجَبَ فِي ذَلِكَ دِيَةٌ وَ لَا كَفَّارَةٌ فَإِخْرَاجُهُ ذَلِكَ الشَّيْ‌ءَ فِي غَيْرِ حَقِّهِ لَيْسَ هُوَ بِقَتْلٍ

کسی در خانه اش هم این کار را بکند این مجرد این باعث نمی شود که دیگری قتل صدق کند.

لِأَنَّ ذَلِكَ بِعَيْنِهِ يَكُونُ فِي حَقِّهِ فَلَا يَكُونُ قَتْلًا

اینکه حالا این قتل صدق نمی کند، اینجا ظاهرا علت قتل صدق نکردنش فرق دارد. آن علتی که در بالا هست. در بالا علتش این است که کأنه قتل قبیح و فعل قبیح باید باشد. اینجا اصلا استناد فعل به فاعل را ایشان می خواهد انکار کند. باید بگوید که این چیزهایی که من سببش هستم مستقیما آن کار را انجام نمی دهم، جایی که به قصد انجام آ« سبب هم ندارم اینجا قاتل صدق نمی کند. یکون فی حقّه یعنی اگر در خانه خودش یک سایه بانی بگذارد، یک دستشویی درست کند و حالا یکی آمد و افتاد در دستشویی این قتل حساب نمی شود. مجرد اینکه در حق من بودن و در غیر حق بودن باعث صحت استناد نیست. اگر قرار باشد که صحت استناد ب اشد و در هر دو آن باشد در حالی که مطمئنا اگر کسی در خانه خودش دستشویی درست کرد و یک کسی آمد و در دستشویی آن خانه تلف شد، سایه بان زده است این سایه بان چیز شود قاتل حساب نمی شود. ولی از آن طرف جایی که در غیر قتل هست ولو قتل کأنه حساب نمی شود ولی دیه ثابت شده است. ایشان می گوید که این دیه نه به خاطر اینکه عنوان قتل صدق می کند، کأنه سببیت برای قتل هم منشأ دیه می شود. البته دیه برای من نه، برای عاقله و اینها. چون گفت کان دیه علی العاقله البته.

وَ إِنَّمَا أُلْزِمَ الدِّيَةَ فِي ذَلِكَ إِذَا كَانَ فِي غَيْرِ حَقِّهِ احْتِيَاطاً لِلدِّمَاءِ وَ لِئَلَّا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ

نه به جهت اینکه عنوان قاتل صدق می کند. شارع مقدس برای اینکه خون مسلمان هدر نرود و انسان ها احتیاط کنند در سبب هایی را هم که ایجاد می کنند، به گونه ای انجام دهند که آن سبب ولو تصادفا هم به جایی منجر نشود، یک همچین دیه ای را ثابت کرده است. این دیه به عنوان انه قتلَ نیست. آن یک دلیل دیگری دارد.

وَ كَيْلَا يَتَعَدَّى النَّاسُ حُقُوقَهُمْ إِلَى مَا لَا حَقَّ لَهُمْ فِيهِ

اشخاص نباید در غیر حقشان، اگر در خانه خودشان بود دیه هم نداشت. ولی این چون آمده است و در غیر حق خودش این کار را کرده است شارع مقدس او را جریمه کرده است. گفته است که جنایتی که به وسیله صیدی که در آن حق نداشته است انجام گرفته است باید جریمه اش را بدهی.

وَ كَذَلِكَ الصَّبِيُّ وَ الْمَجْنُونُ لَوْ قَتَلَا لَوَرِثَا

صبی و مجنون اگر بکشند ارث می برند.

وَ كَانَتِ الدِّيَةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ

خب این کذلک، می گوید که اگر صبی و مجنون اگر بکشند، اینها ارث می برند. اگر مراد از کذلک این است که آن علت ارث بردنی که قبلا است، هم در این ها هست، معنای عبارت این می شود که در مورد صبی و مجنون هم اگر کسی را بگویند قاتل در موردشان صدق نمی کند. کأنه در قبلی هایش تعلیلش این بود. چون قاتل صدق نمی کند ارث می برد. و این قاتل هست که ممنوع است. چه می خواهد بگوید چطور صبی و مجنون در موردشان قاتل صدق نمی کند. من تصور می کنم که ایشان می خواهد بگوید که چون اصلا مأمور به نیست، قبیح ذاتی نیست. چون اصلا رفع قلم شده است قلم در حق اینها جعل نشده است. یعنی قلم تکلیف. اصلا اینها تکلیف ندارند. اینها فرق دارد با کسی که خطأ یک کسی را می کشد. آن موظّف است که نکشد. ولی این توجه نداشته است. فرض کنید که خیال می کرد که اینجا دیوار هست و پشت دیوار کسی نیست. شروع کرد دیوار را کوبیدن و دیوار افتاد روی آدمی و آدم را کشت. من در واقع مأمور هستم که او را نکشم حالا چون متوجه نبودم و او را کشتم قتل عمد نیست و قتل خطا است. ولی قاتل صدق می کند چون من مأمور به عدم القتل هستم. قبیح واقعی را آنجا ها مرتکب شده ام ولی اینجا ها قبیح واقعی را مرتکب نشده ام. یک مکملی دارد که بعد عرض می کنم. بعد دارد می گوید که

وَ الْقَاتِلُ يَحْجُبُ وَ إِنْ لَمْ يَرِثْ

قاتل ولو وارث هم نباشد، حاجب هست. آن حاجب هایی که، آن حالا یک بحث دیگر است.

قَالَ وَ لَا يَرِثُ الْقَاتِلُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً

حالا آن که مهم است این ذیلش است. می گوید که قاتل از مال هیچ ارثی نمی برد.

لِأَنَّهُ إِنْ قَتَلَ عَمْداً فَقَدْ أَجْمَعُوا أَنَّهُ لَا يَرِثُ

بحث قتل عمد که بحثی نیست. بحث عمده بحث خطایی است.

وَ إِنْ قَتَلَ خَطَأً فَكَيْفَ يَرِثُ وَ هُوَ تُؤْخَذُ مِنْهُ الدِّيَةُ

این چیست؟ لأنه ان قتل عمدا فق اجمعوا انه لا یرث. خب این هیچی. قتل عمدی در مورد اینکه باعث است که ارث نبرد مسلم است. و إن قتل خطأ فکیف یرث و هو تؤخذ منه الدیه. یک ذیلی هم دارد

وَ إِنَّمَا مُنِعَ الْقَاتِلُ مِنَ الْمِيرَاثِ احْتِيَاطاً لِدِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ كَيْلَا يَقْتُلَ أَهْلُ الْمِيرَاثِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً طَمَعاً فِي الْمَوَارِيثِ

قاتل از ارث محروم شده است به جهت اینکه دماء مسلمین حفظ شود و مسلمانان بعضی هایشان بعضی های دیگر را به طمع میراث نکشند. این تحلیلی که ذیل دارد متناسب این است که قتل عمد فقط ممنوع باشد. چون آن است که طمعا فی المواریث می کشد. این و ان قتل خطأ فکیف یرث، اصلا اصل تعلیل چیست ایشان چه چیزی را می خواهد بگوید؟ فکیف یرث فهو تؤخذ منه الدیه. من یک توجیهی در مورد این عبارت به ذهنم رسیده است فکر می کنم این جوری ایشان می خواهد بگوید. حالا بعد با آن ذیلش ببینیم چه کار می خواهیم بکنیم. من فکر می کنم که ایشان می خواهد بگوید که دیه یک نوع جریمه است. ولو این دیه در موردی هست که ممکن است شخص عقوبت اخروی نشود ولی طرف کاری کرده است که قبیح ذاتی را مرتکب شده است و جریمه تحقق قبیح ذاتی از یک نفر دیه گرفتن است. کسی که قتل خطا انجام می دهد، از این دیه می گیرند. دیه می گیرند یعنی چه؟ یعنی اینکه این شخصی است که مستحق مجازات است. ولو مجازات به نحو اینکه عقاب اخروی شود نه. به نحوی که قصاص شود نه. یک مرتبه ای از مراتب مجازات در مورد قتل خطا وجود دارد. از آن طرف ارث بردن کأنه یک نوع پاداش دادن به شخص است. کسی که قتل خطا کرده است شارع او را مستحق مجازات دانسته است نمی شود شارع هم شخص را مستحق مجازات دانسته باشد و هم شخص را مستحق پاداش دانسته باشد. این دو تا با هم دیگر کأنه قابل جمع نیست و نمی شود این دو را با هم دیگر جمع کرد. فکر می کنم یک همچین چیزی باید

اصل مطلب این است که در واقع اصل تعلیل، چون از آن دیه گرفته می شود پس نباید ارث ببرد. این بحث چیست؟ به نظرم این تعلیل این جوری می خواهد بگوید که کسی را که شارع مستحق مجازات دانسته است مستحق پاداش نیست. ارث یک نوع پاداش است کأنه. ارث یک نوع شاد کردن وارث هست. معنا ندارد که کسی بگوید که شارع می خواهد او را مجازات کند. از آن طرف یک کاری کند که با آن هدف مجازات که ناراحت شدن شخص است منافات دارد. کأنه از یک طرف هدف شارع این است که این طرف زجر بکشد، این دیه برای این هست که ناراحت شود و این ناراحت شدن باعث می شود که دیگر حواسش جمع شود که ولو خطأ هم این مطالب از او سر نزند. از آن طرف اگر قرار باشد که یک مال به چیزش برسد، آن هدف دیه، که ارتداع شخص فاعل فعل هست. ولو این ارتداع با چیز سازگار نیست. کأنه حالا این جوری است که در بحث های قتل خطایی هم یک نوع کوتاهی نوعیه وجود دارد. کأنه اگر یک مقداری بیشتر احتیاط می کرد و حواسش را بیشتر جمع می کرد امثال اینها، این قتل انجام نمی شد. آن احتیاطا لدماء المسلمین هم ممکن است مراد این باشد. و من کی لا یقتل را فکر می کنم که اینجا یک واوی چیزی امثال اینها باید افتاده باشد. و انما منع القاتل من المیراث احتیاطا لدماء المسلمین و کی لا یقتل اهل المیراث بعضهم، چون عبارت شبیه خود احتیاطا لدماء المسلمین را، خودش را به عنوان یک تعلیل مستقل بدون کی لا یقتل قبلا در مورد آن چیز ذکر کرده بود. در مورد کسی که در غیر حق خودش چیزی می کند احتیاطا لدماء. عین همین را در آنجا هم گفته بود کأنه کسی که در غیر حق خودش احتیاط می کند، این این شکلی است. البته اینجا یک سؤالی هست آن این است که صورت مسئله چیست؟ قتل خطأ، آیا قتل خطای محض است یا شبه عمد را ایشان می گوید؟ چون در مورد اینکه و هو تؤخذ منه الدیه، در شبه عمد است که دیه از شخص گرفته می شود. در خطای محض که اصلا دیه گرفته منی شود و دیه به عهده عاقله است. آیا اینجا مراد ایشان و ان قتل خطأ، مراد شبه عمد است؟ اصلا مسم کسی است که یک جنایتی نسبت به دیگری مرتکب می شود، این جنایت ممکن است عمدی باشد یعنی به قصد قتل باشد ممکن است خطأی باشد یعی به قصد قتل نباشد. مقسم این کلام چیست؟ با توجه به هو تؤخذ منه الدیه ممکن است بگوییم که ممکن است مراد از این قتل که اینجا گفته است شبه عمد است اصلا. اصلا قتل خطأ را ایشان متعرض نشده است. ممکن است ایشان قاتل خطا را قاتل نمی داند. آن لا یسمی قاتلا، چون قاتل کسی است که کأنه یک نوع عمل قبیح ذاتی را باید انجام دهد. این بنده خدایی که اصلا می خواسته است پرنده را بزند، تصادفا کسی دیگر را زده است، کأنه این را قبیح ذاتی هم نداند. این قتل خطأ ممکن است با توجه و هو تؤخذ منه الدیه، مراد خصوص قتل شبه عمد باشد. و هو تؤخذ منه الدیه در مورد قتل خطای محض نباشد. چون خطای محض، مثلا از آن دیه اخذ نمی شود. یک احتمال دیگر هم هست که مبنای فضل بن شاذان، شبیه مبنای آقای خوئی باشد. اقای خوئی و اینها قائل هستند که اگر عاقله دیه را نپرداخت، یا نداشت، از خود شخص می گیرند. در مرحله اول از عاقله است و اگر عاقله نداشت یا نداد، از خود شخص می گیرند. بنابراین نهایتا خود شخص هم ضامن است. کأنه دو گروه ضامن هستند. هم عاقله ضامن است و در طول ضمان عاقله خود شخص هم ضامن است. تؤخذ منه الدیه ولو به این عنوان که تؤخذ منه الدیه در طول آن عدم چیز خود شخص. نمی دانم مرحوم آقای خوئی الآن یادم نیست ایشان نظرشان این است که اگر بچه قتلی انجام داد، دیه اش بر عهده عاقله است. اینجا اگر عاقله نداد، در طول چیز به عهده بچه می آید یا خیر؟ ایشان نمی دانم که نظرشان چیست. نظرشان در مورد بچه اگر، بزرگتر را ایشان قائل هستند که اگر قتل خطایی انجام گرفت، خطای محض، ابتدائا بر عهده عاقله است و اگر عاقله نداشت یا نداد، به عهده خود قاتل قرار می گیرد. در مورد بچه هم، این احتمال را میدهم که ایشان عقیده شان این باشد که، این هم یک احتمال دیگر در توضیح عبارت هست که ایشان می خواهد بگوید که اگر عاقله نداشت یا نداد، در مورد بزرگتر ها به عهده خود شخص می افتد. بنابراین نهایتا، حالا یک مطلب دیگر است که اگر عاقله داد، عاقله خودش می تواند برود از چیز بگیرد یا خیر؟ این هم ممکن است قرار ضمان را بر عهده خود شخص بگیرد. عاقله ممکن است بگوییم که می دهد ولی بعد می رود عاقله از خود شخص، اینها یک مقداری باید دید

سؤال:

پاسخ: دو تا توجیه دارم می گویم

سؤال: اصل توضیحی که در تعمیم دادید. آن همین که عاقله اش دارند به خاطر این مؤاخذه می شوند این خودش نمی تواند

پاسخ: نه عاقله مؤاخذه می شوند من که مؤاخذه نمی شوم

سؤال:

پاسخ: باشد از جهت من باشد. من در مقام مؤاخذه من نیستم. عاقله باید مؤاخذه شوند که مواظب باشند که من را چیز نکنند. من که قرار نیست مؤاخذه شوم. من پاداش می گیرم عیب ندارد منافات ندارد. به عاقله کار ندارد عاقله سر جای خودش. در جاهای قبلی هم همین بود که ثبوت دیه بر عاقله را منافات با ارث بردن خود شخص نمی دید. بحث قبلی اش همان بود دیه بر عاقله است ولی خود این آقا ارث می برد. می گوید که دیه بر گردن عاقله برود منافات با این ندارد که این ارث ببرد. از خود او نگیرند. اگر بخواهند از خود او بگیرند، اینکه از یک طرف خود شخص در مع رض مجازات باشد از آن طرف بخواهند ارث برایش ثابت کنند با هم نمی سازد. اصل این استدلال مدل استدلال یک مدل استدلال عقل گرایانه خاصی است که اگر کسی را خواستند مجازات کنند نباید، ولو به عنوان دیگری هم به آن ارث داده شود و ارث هم یک نوع پاداش و خوشحالی است از این جور یک نوع استدلالات شبه عقلی است و شاید این مدل استدلالات در کلام مرحوم فضل بن شاذان بوده است که او را متهم به قیاس کرده اند. مرحوم شیخ صدوق در یک جایی در ذیل همین ارث، فتوای فضل بن شاذان را که ذکر می کند می گوید و هذا مما ظلّ قدمه عن الثواب و هذا سبیل من یقیس. اینها را متهم به قیاس کرده است و امثال اینها. احتمال میدهم که یک همچین استدلالات، قیاس برای خودش نیست کأنه یک برهان های عقلی برایش خواسته است که اقامه کند. حالا درست یا نادرست خیلی تام نیست این استدلالات. اولا چه کسی گفته است که ارث جنبه پاداش دارد؟ تازه مگر منافات دارد که از یک طرف شخص مجازات شود به عنوان دیگری به خصوص در صورتی که بین دو تا عنوان عموم و خصوص من وجه هم هست. قاتل ممکن است وارث باشد ممکن است وارث نباشد. جاهایی که به دو تا عنوانی که چیز ندارند. یک نکته ای اینجا در پرانتز عرض کنم، یک عبارتی از فضل بن شاذان در یک جای دیگر نقل شده است، از آن استفاده می شود که فضل بن شاذان در اجتماع امر و نهی قائل به جواز هست. به خصوص با توجه به، اگر آن را هم ضمیمه کنیم که کلینی نقل می کند. من در آن بحث یک مقاله ای دارم سر چشمه های علم اصول به تناسب بحث فضل بن شاذان را آورده ام عبارتی که از آن استفاده می شود که ایشان قائل به این است که اجتماع امر و نهی جایز است. اگر ما به خصوص روی این مبنای فضل بن شاذان که پیش رویم که اجتماع امر و نهی جایز است که باز یک مقداری سخت تر می شود. البته به معنای این نیست که منافات داشته باشد ها. ایشان حرفش این است که کأنه شارع مقدس نباید بر خلاف هدف رفتار کند. یک حکمی که سبب بشود حکم دیگر از رسیدن به هدفش جا بماند، این حکم ها با هم دیگر ما کشف می کنیم که شارع این حکم را جعل نکرده است. شارع مقدس هدفش از دیه این است که به خاطر صدمه دیدن شخص، شخص حواسش را جمع کند. دیه به این غرض است که شخص را متضرر کند با متضرر کردن حواسش را جمع کند. اگر از آن طرف بخواهد پاداش، اسم پاداش مهم نیست. از آن طرف شارع مقدس یک چیزی به سود طرف جعل کند که داعویت حکم قبلی را از بین ببرد، این خلاف عقل است. این جوری. یک نوع تقریبا استدلال به مقاصد الشریعه، یعنی در واقع علت شریعت این است که منع شخص است این منافات با آن

مقاصد الشریعه بحثی که سنی ها به عنوان مقاصد تعبیر می کنند، کأنه قصد شریعت از آن حکم یک چیزی است. ما یک حکم دیگری بگوییم که با آن مقصود شریعت منافات داشته باشد اینها با هم دیگر سازگاری ندارند. اینها در این فضا است. این قیاس به معنای دقیق اصطلاحی نیست ولی خب واقعش این است که خیلی از اینها،

سؤال:

پاسخ: نه نه بحث دیه نیست. یک موقع بحث این است که خود دیه را به او نمیدهیم، اصلا ارث نمی برد از غیر دیه هم ارث نمی برد. یک موقعی صحبت سر این بود که دیه را بگیریم همان را به او ارث دهیم خب این بحث است. بحث این است که مطلقا از غیر دیه هم ارث نمی برد. استدلال این است که از غیر دیه هم، آن را یک چیز طبیعی است ما هم قائل می شدیم می گفتیم که اصلا انقدر ظهور ندارد که دیه را که به طرف می دهیم آن هم بخواهد ارث ببرد آن بحث هایش قبلا گذشت که انقدر ادله ارث نسبت به دیه ظهور قوی ندارد به ای هم ملتزم شدیم که قتل خطا مانع ارث از دیه می شود. آن خیلی چیز مهمی نیست. مهم این است که حالا چون از آن دیه می گیریم، از غیر دیه هم نباید ارث ببرد. این چه؟

سؤال: تقریب اخیری که فرمودید

پاسخک: این تقریب ناتمام است حالا من اصل تقریب را هم بگویم این تقریب چون این جور علیت هایی که هست علیت های نوعیه است. اینکه در تمام موارد باید اصلا دیه به خاطر این باشد که طرف رادعیت داشته باشد. طرف خیلی پول دار است از او دیه نمی گیرند؟ اصلا ککش هم نمی گزد. الآن دیده اید بعضی ها می گویند که بیمه می دهد دیگر. دیه اش را می دهم. بعضی هایش که اصلا به بیمه هم کاری ندارد می گوید دیه اش را می دهم. می کشم دیه شو می دهم. اینها بحث نوعیه است. اینجا آیا، بحث این است که نوعا دیه جنبه رادعیت دارد. در یک جای خاصی اگر به خاطر یک نکته دیگر رادعیت نداشته باشد این مانع آن نیست. اینها احکام نوعیه است و این تعلیلات، تعلیلات نوعیه است نمی شود در تک تک موارد پیاده کرد. عرض می کنم این قیاس نیست. ولی استدلال ناتمامی است. استدلال تمامی نیست این استدلالات و نکته دیگری که در این استدلالات هست، ایشان اصلا نرفته است در خط روایات. این را من ادامه اش را فردا توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد